بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری 31 فروردین 1395.

31/ 01/ 95 ارث قاتل خطائی از دیه

بحث سر این هست که قاتل خطایی آیا از دیه ارث می برد یا نمی برد. خب ما عرض می کردیم که طبق قاعده باید بگوییم که از دیه ارث نمی برد. جمع بین ادله این جوری اقتضا می کند. ولی مرحوم آقای خوانساری رحمه الله علیه در جامع المدارک فرموده اند که مسئله مشکل هست عبارتی دارند عبارتشان را می خوانم. عبارت اقای خوانساری این هست که

**لکن مع هذا حمل ما دلّ علی إرث القاتل خطأ علی غیر الدّیة بعید‌خصوصا مع ملاحظة قضاء أمیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه فی روایة محمّد بن قیس المذکورة فإن القضاء فی مورد خاصّ لیس بمنزلة المطلق القابل للتقیید و الإنصاف أن المسألة مشکلة**

خب اینجا ایشان با این کلمه خصوصا که تعبیر کرده است کأنه اگر این را هم ملاحظه نکنیم آن که گفته است قاتل خطأ ارث می برد این را بخواهیم بر غیر دیه حمل کنیم بعید است این است که من هیچ وجهی برایش به نظرم نرسید حالا آن خصوصا تقریبش را عرض می کنم ولی اینکه منهای بحث قضا امیر المؤمنین این بگوییم که باز هم نمی شود این را حمل کرد بر غیر دیه متوجه نشدم. یک مقداری شاید تعبیر مسامحه ای باشد نمی دانم. اما اصل تقریب کلام ایشان مطلب خصوصا که ایشان فرموده اند. آن این است که در مطلق مقید چطور می شود ما مطلق را حمل بر مقید کنیم؟ ظهور اولیه مطلق در این هست که متکلم تمام مرادش را با نفس مطلق می خواهد بیان کند بنابراین در مرادش غیر از مطلق چیز دیگری دخالت ندارد. از آن طرف مقید ظهور دارد که علاوه بر آن مطلق چیز دیگری هم دخالت دارد. یک روایت وارد شده است گفته است ان ظاهرت اعتق رقبهً دومی گفته استان ظاهرت فاعتق رقبه مؤمنه. روایت اول اقتضا می کند درکفاره ظهار عتق مطلق رقبه کفایت کند و قید دیگر نداشته باشد. ولی یک روایت دیگر دارد که می گوید علاوه بر عتق رقبه قید ایمان هم شرط است. می گویند قوت ظهور دلیل مقید اقتضا می کند که ما از این ظهور بدوی مطلق که متکلم در مقام تمام بیان مرادش با نفس این کلام است رفع ید کنیم. بگوییم نکته ای بوده است قسمتی از مرادش را با مطلق بیان کرده است و قسمتی از مرادش را با

مقید بیان کرده است. این وجه حمل مطلق بر مقید است. در واقع رفع ید کردن از ظهور اینکه متکلم می خواهد با نفس مطلق تمام مرادش را بیان کند. این در صورتی است که ظهور داشته باشد مطلق در اینکه متکلم می خواهد تمام مرادش را با این کلام بیان کند. ولی در بعضی جاها این از سنخ ظهور نیست و بالاتر از ظهور است. کجا؟ یک موردی است که همین الآن محل ابتلا است. یک مورد خاصی است الآن قضاوتی است الآن قرار است که به این قضاوت حکم شود و مطلب فیصله داده شود. اینجا دیگر متکلم در مقام بیان تمام مرادش به نصوصیت است اینجا را دیگر نمی شود گفت که قسمتی از مرادش را اینجا بیان کرده است و قسمتی اش را در جای دیگر بیان کرده است. این فرق است بین بحث قضا به دلیل اینکه محل حاجت آن با خود کلام همراه است. محل حاجت آن با خود کلام همراه است بنابراین نمی شود

سوال:.....

پاسخ: خیلی استفتائاتی که هست هم از همین سنخ است. حالا این را عرض می کنم مطلبش را.

این تقریب کلام مرحوم خوانساری. اما به نظر می رسد که این بیان از جهات مختلف می شود تأمل کرد در آن. نکته اول اینکه اولا روایتی که گفته است ارث قاتل خطأ، قاتل خطأ ارث می برد خودش ظهور در اینکه از دیه هم ارث می برد به خودی خود ظهور ندارد. همچنان که صاحب ریاض هم اشاره فرموده اند. از کجا ما می خواهیم بفهمیم که از دیه هم ارث می برد؟ به خاطر این روایت های معنون روایت هایی که گفته است که دیه را همان کسی از آن ارث می برد که سایر اموال را ارث می برد. ما اگر این روایت معنونه نباشد قاتل خطأ ارث نمی برد. این را خیلی راحت اصلا ظهور ندارد در اینکه از غیر ماترک هم ارث می برد. حالا اگر ظهور هم داشته باشد اینکه خلاصه ما عمدتا روایت دیگر هست که محط کلام است و آن جا دیگر بحث قضاوت مطرح نیست. آن روایت معنون را ما به قرینه معارضه ای که روایت معنون داریم می گوییم اینکه گفته است که از دیه سایر، یعنی آن کسی که از ما ترک ارث می برد از دیه هم ارث می برد شامل قاتل خطا نمی شود. افراد

معمولی را گفته است و الا قاتل خطا را نمی خواهد شامل حال آن بشود. بنابراین بحث قضی دارد و امثال اینها این بحث ها در موردش مطرح نیست. این یک نکته. نکته دوم اینکه اصلا این کلمه قضی که در این روایت هست مراد قضی در مورد خاص است، قضی یعنی حضرت امیر صلوات الله علیه. این جمله ای که دارد یک قضاوت اصطلاحی مراد هست عبارت روایت ظاهرش این نیست. قضی یعنی حکمَ. ببینید عبارت دو تا روایت را ملاحظه بفرمایید. قضی امیر المؤمنین علیه السلام فی رجلٍ قتل امه قال ان کان خطأ فان له میراثها و ان کان قتلها متعمدا فلا یرثها. این یعنی چه؟ یعنی یک سوال کرده اند از حضرت که رجلٌ قتل امه. آیا این سوال یک قضیه ای اتفاق افتاده بوده است از قضیه شخصیه سوال کرده بوده است یا یک حکم کلی را. فی رجل قتل امه حکم رجلی که امش را قتل کند چیست؟ حضرت می فرماید اگر خطایی باشد مطلب چنین است عمدی باشد مطلب چنین است. شما کلمه قضی امیر المؤمنین را ببینید استعمالاتی که در روایات هست خیلی هایش اصلا قضی حکم های کلی هستند. امیر المؤمنین در دیات این جوری حکم کرد یک دندان این جوری حکم دارد دو دندان این جوری حکم دارد. نمی دانم دندان ثنایی این حکم دارد آن چه حکم دارد کلمه قضی را بزنید در برنامه های کامپیوتری،

سوال: اگر شخصی باشد که معنا ندارد حضرت..

پاسخ: آن می گوید که قضیه ای اتفاق افتاده است کأنه قاضی آمده است از امام علیه السلام سوال کرده است که من باید چه کار کنم مثلا. آمده از یک همچین سوالی یک همچین ظهوری ندارد که یک حکم یک مسئله شخصیه ای که اتفاق افتاده است را دارد سوال می کند. ظاهرش این است که یک حکم کلی و قضی یعنی حکم. نه حکم به اصطلاح یعنی دو نفر بودند که با هم دیگر اختلاف دارند که حکم مسئله چیست و امثال اینها. قضاوت عمدتا در جایی هست که اصل حکم مسئله روشن است در تطبیق حکم بر مورد اختلافی است. این می گوید این مال، مال من است و آن می گوید که آن مال، مال من است در تطبیق حکم بر مورد اختلافی است این می گوید که این مال، مال من است آن می گوید که آن مال، مال من است قاضی می آید بر امارات شرعیه ای که شارع مقدس برای او تعیین کرده است حکم می کند که این مال زید است. قضاوت در تطبیق کبری و صغری است. نه قضاوتی که در

بیان حکم کبروی. قضاوت در بیان حکم کبروی یک قضیه کلی است. این یک حکم کلی را می خواهد بیان کند و این هیچ فرقی با سایر روایات مطلق و امثال اینها ندارد و قضایای امیر المؤمنین را هم که جمع آوری کرده اند به احتمال زیاد این است. من فکر می کنم که خیلی از این قضاوت ها یعنی این قضی هایی که هست به عنوان آیین نامه های اجرایی بوده است که قاضی هایی که از طرف حضرت هستند بتوانند در مقام عمل این آیین نامه ها را اجرا کنند به منزله یک آیین نامه های اجرایی قضاوت بوده است. این قضی ها را هم اگر مراجعه کنید عمدتا در چیزهایی هست که می تواند قاضی در موردش حکم کند. ولی آیین نامه های کلی است قوانین کلی است. مدرک قضاوت هست ولی مدرک قضاوت بودن یک چیز است اینکه قضاوت خود امیر المؤمنین می خواهد قضاوت کند یک چیز دیگر است. بعید نیست که اینها مدارک قضا امیر المؤمنین هست کتاب چه هایی بوده است دستور العمل هایی بوده است برای اینکه قضاتی که از طرف امیر المؤمنین قضاوت می کنند بر پایه اینها قضاوت کنند. ولی این غیر از این است که خود حضرت، من یادم نمی آید که حضرت امیر یک قضاوت های خیلی، خودشان به عنوان قاضی قضاوت کنند خیلی محدود است قضاوت هایی که خود حضرت مستقیما عهده دار قضاوت باشند غالبا افراد دیگری که با حضرت امیر المؤمنین بودند قضاوت می کردند. این عبارت اینکه قضا در مورد خاص بودنش اصلا هیچ استفاده نمی شود.

سوال: ارث از دیه...

پاسخ: حالا صبر کنید این دو نکته.

سوال: ... که خیلی متعارف و رایج هست...

پاسخ: نه شاهدی نداریم که جزئی باشد. نه یعنی یک مورد، یک قضیه ای اتفاق افتاده است حضرت دارد قضاوت می کند. قاضی که خود قاضی که باید ببیند دیگر.

سوال:...

پاسخ: عن رجل غالبش کلی است و جزئی بودنش هم آن موارد نادری هست که جزئی باشد. حالا نمی خواهم، آن یک بحث هایی دارد که حالا امر دائر باشد کلی باشد جزئی

باشد حکم مسئله چیست بحث های اصولی خاصی دارد که الآن در صدد بیان آن نیستم اگر یک موقعی متوقف شد برای اینکه این جور مواردی که شک کردیم کلی است یا جزئی است چه جوری باید مشی کرد آن را بعد در موردش بحث می کنم.

به هر حال عرض من این است که آن قضاوتی که به معنای حکم خارجی تطبیقی است این قطعا آن نیست. چون ان دیگر ان کان خطأ کذا ان کان عمدا کذا ندارد. قاضی باید بگوید که از دیه ارث می برد یا نمی برد تطبیق کند حکم کلی را بر مورد. اما این جوری اگری که نداریم قضاوت اگری اصلا قضاوت نیست که. اما اینکه بگویید که یک قضیه شخصیه اتفاق افتاده است این قضیه شخصی را قاضی آمده است از امام سوال کرده است یک همچین ظهوری هم ندارد عبارت به این شکل قضیه شخصی و قضیه جزئیه است. این هم نکته دوم. نکته سوم حالا فرض کنیم که مراد از قضاوت، قضاوت مورد خاص است. تصریح شد که در یک مورد خاص حضرت امیر یک همچین قضاوتی کرد. بحث سر این است که حضرت امام باقر علیه السلام که قضاوت حضرت امیر را دارد نقل می کند. ناقل از امام باقل علیه السلام هست. برای چه نقل می کند؟ امام باقر ظاهرش این است که می خواهند که افراد این قضاوت، قضاوت در مورد شخصی نیست یک قضاوت عامی هست در مشابهات ان هم این قضاوت می خواهد محکّم باشد. خب اینجا یعنی آن اطلاق تقیید نسبت به نقل امام باقر علیه السلام پیش می آید یعنی آن اطلاق تقیید نسبت به نقل امام باقر علیه السلام پیش می آید یعنی ظاهر بدوی این کلام این است که امام باقر تمام مورد قضاوت را نقل کرده است برای اینکه مخاطبین بروند عمل کنند. ولی از قرینه چیز دیگر اگر یک قرینه ای در خارج استفاده کنیم ما از آن این را می فهمیم که امام باقر علیه السلام تمام حکم شرعی را با این کلام نخواسته است افهام کند. قسمتی از حکم شرعی و قسمتی از ان چیزی که حضرت امیر المؤمنین به آن قضاوت کرده است را بیان کرده است بقیه را به کلام دیگر واگذار کرده است. حالا یک نکته کلی تر این بحث را من عرض کنم در بحث حمل مطلق بر مقید یک مشکل عام وجود دارد. آن مشکل این است که خیلی وقت ها مطلق از مقید ما فصل زمانی دارد. مطلق ما یک زمان است از یک امام صادر شده است و مقید ما از یک امام دیگر صادر شده است. این تأخیر بیان از وقت حاجت پیش می آید.

سوال:...

پاسخ: عام و خاص هم همین است فرقی ندارد مطلق و مقید چون حالا بحث روی مطلق و مقید بوده است. یک مشکل عامی وجود دارد این مشکل بحث تأخیر بیان از وقت حاجت است. ببینید ما دو تا مشکل در بحث مطلق مقید داریم. یک مشکل تأخیر بیان از وقت خطاب است. این مشکل خیلی مشکل مهمی نیست. این است که غالبا متکلمین بیانشان را تمام مرادشان را با یک کلام بیان می کنند خب ما به قرینه مقید می گوییم که با یک کلام بیان نکرده است. قسمتی از مرادش را با بیان دیگر بیان کرده است. تأخیر بیان از وقت خطاب خلاف ظاهر است نه خلاف عقل. خلاف متعارف است نه خلاف یک قانون عقلی. ولی مشکل عمده تر یک مشکل دیگری است. آن تأخیر بیان از وقت حاجت است که آن مشکل عقلی دارد. خب این را چه جوری حل می کنیم من الآن نمی خواهم وارد بحث این بشوم. یک بحث خیلی مفصلی دارد یکی از معضلات بحث مطلق و مقید و عام و خاص و اینها است. به نظر ما عمده حل مشکل تأخیر بیان از وقت حاجت این است که ما از مقیّد می فهمیم که همراه مطلق یک قرینه غیر لفظیه عامه مثلا بوده است یا قبل از وقت عمل یک مقیدی وجود داشته است و در واقع این مقید ما کاشف از آن قرینه متصله یا منفصله ای که قبل از وقت عمل وارد شده باشد. این حل مشکل حمل مطلق بر مقید این شکلی ما حل می کنیم. وقتی این شکلی بخواهیم حل کنیم در ما نحن فیه هم عین همین می آید. یعنی آن مشکلی که آنجا وجود دارد این است که مقید باید همراه کلام باشد یا لا اقل قبل از وقت عمل و قبل از وقت حاجت مقید آمده باشد. خب امام باقر علیه السلام که قضی امیر المؤمنین را دارد نقل می کند به انگیزه این است که مخاطبین در مقام عمل به آن عمل کنند. خب بحث این است که اگر مقید باشد باید مقید را بیان کرده باشد. ما می گوییم که مقید را بیان کرده بوده است آن مقید به ما نرسیده بوده است یا قبل از وقت عمل بیان کرده است آن مقید قبل از وقت عمل به ما نرسیده است از این مقیدی که با فاصله به ما رسیده است کشف می کنیم که روایت های زیادی بوده است اکتفا کرده اند به این روایتی که بعدا رسیده است. حالا توضیحات دارد من نمی خواهم این بحث را الآن وارد بحثش بشوم.

سوال:...

پاسخ: بحث من این است که مشکلی که حمل مطلق بر مقید را حل می کند ما نحن فیه هم حل می کند. یعنی بنابراین ما این جور بحث این است که ما در واقع امام باقر علیه السلام ظاهر بدوی کلامشان این است که با نقل قضاوت امیر المؤمنین می خواهند تمام موضوع حکم شرعی را بیان کنند. خب از این ظهور به قرینه روایت مقید رفع ید می کنیم.

سوال:

پاسخ: نه، می خواهم بگویم که یک اشکال عامی حمل مطلق بر مقید دارد آن جوابش این جا هم می آید. یعنی این بحث هایش با بحث حمل مطلق بر مقید فرق ندارد هر جور بحث حمل مطلق بر مقید را حل کردید آن هم همان جور باید حل کنید. به خصوص آن نکته ای که می خواهم تکیه کنم این است، بهترین حمل مطلق بر مقید در جایی است که ما مطلق را حمل متعارف کنیم. اصلا خیلی وقت ها ظهور دلیل مطلق در شمول نسبت به قید متعارف خیلی قوی نیست. ما در واقع به قرینه مقید کشف می کنیم که از اول متکلم که مطلق را القا کرده است فرد متعارفش را خواسته است بیان کند. در ما نحن فیه هم همین ما می گوییم در روایت هایی که از آنها استفاده کردیم که قاتل مطلقا از دیه ارث نمی برد قاتل خطایی هم داخل در این اطلاق هست از او کشف می کنیم که این که گفته است القاتل خطأ لا یرث ولو با تعبیر قضی امیر المؤمنین باشد آن خیلی در این جهت فرق نمی کند. امام باقر علیه السلام آن ارث متعارف را داشتند بیان می کردند. اصلا سوالی که از حضرت امیر شده بده است آن موردی که مورد بحث بوده است این بوده است که آیا از ما ترک ارث می برد یا خیر. مثلا مسلم بوده است که از دیه ارث نمی برند. این به عنوان یک مطلب مفروض بوده است و آن محط کلام این بوده است که از غیر دیه ارث می برد یا خیر. امام علیه السلام فرموده اند که قاتل خطا ارث نمی برد. این است که خیلی این قضی امیر المؤمنین امثال اینها نکته جدیدی به بحث اضافه نمی کند که مرحوم آقای خوانساری این جوری بیان فرموده اند.

سوال:... با این تعبیر قضاوت را نقل می کنند این ظهور قوی هم ندارد که بخواهد تکلیف را روشن کند دارد یک چیزی را نقل می کند

پاسخ: نه این که فقط یک قضیه تاریخی که نمی خواهد بیان کند. نقل قضایای امیر المؤمنین برای این است که یک حکم شرعی را بیان کند مستندا به کلام امیر المؤمنین. عین روایت های دیگر است. با روایت های دیگر فرق ندارد بحث من این است. همچنان که این روایت ظهور بدوی اش در تعمیم است حالا منهای جهاتی که عرض کردم خود این روایت دیه را شامل نمی شود از آن اشکال اول و دوم شما قمض عین کنید. منهای آن اشکال اول و دوم که عرض کردم اشکال سوم ما این است که خیلی فرقی ندارد. یک موقعی است که ما خودمان مستقیم قضاوت حضرت امیر المؤمنین را می شنیدیم خب می گوییم این چیزی که مستقیم از امیر المؤمنین شنیدیم این که از حضرت امیر صلوات الله علیه کالصریح است که می خواهد همین الآن تمام احتیاج مخاطب را برآورده کند قابل تقیید نیست. ولی بحث این است که امام باقر علیه السلام دارند نقل می کنند. امام باقر علیه السلام نقل کردنشان مثل نقل یک روایت معمولی است خیلی با جایی که امام باقر علیه السلام مطلب را نقل کنند خیلی تفاوت ندارد. حالا مع القمض العین که همین روایت در بعضی نقل هایش قضی امیرالمؤمنین دارد و در بعضی از نقل هایش قضی امیر المؤمنین ندارد. آیا مثلا این را هم باید مطلب را هم تمام کرد. به نظر من این اشکال چهارم خیلی مهم نیست. چون به نظرم اینکه یک بار امام باقر قضی امیر المؤمنین گفته اند یک جا نگفته اند با هم منافات ندارد. دو بار امام باقر علیه السلام این مطلب را آورده اند یک بار مستقیم خودشان فرموده اندو و یک بار به استناد نقل حضرت امیر گفته اند. ما نمی توانیم اثبات کنیم که اینها یکی هستند ممکن است دو روایت باشند. اینکه اصلا بگوییم اصل قضاوت حضرت امیر هم ثابت نیست به دلیل اختلاف نقل، این اختلاف نقل ها در صورتی اختلاف تلقی می شود که ما مطمئن شویم که هر دو روایت یک بار صادر شده است. ولی نه، ممکن است دو بار صادر شده باشد. یک بار امام باقر علیه السلام قضاوت امیر المؤمنین را نقل کرده است و یک بار قضاوت امیر المؤمنین را نقل نکرده است. من روایت محمد بن قیس ای که قضی امیر المؤمنین دارد مواردش را چک کردم. موارد متعددی هست که در یک منبع محمد بن قیس از امام باقر نقل می کند. یک مطلبی را در جای دیگری محمد بن قیس از امام باقر با قضی امیر المؤمنین نقل می کند. البته نسبت به کل روایت های محمد بن قیس خیلی زیاد نیست

ولی حجم مواردی دارد مواردش را هم یادداشت کردم فکر کنم شاید هفت هشت مورد باشد که این شکلی باشد. خب این هفت هشت مورد را ما این جوری حکم می کنیم می گوییم دو بار امام باقر فرموده است یک بار با قضی امیر المؤمنین فرموده است و یک بار بدون قضی امیر المؤمنین با هم تنافی ندارد. یکی از راه حل هایی که در حل بعضی تعارضات وجود دارد حکم به تکرر است. مثلا در بحث معراج، یک اختلافاتی وجود دارد مثلا بعضی ها این شکلی نقل کرده اند و بعضی ها شکل دیگری نقل کرده اند معراج را. حاج آقا از قول مرحوم ابو الفتوح راضی در تفسیرشان نقل می کردند که راه حل آن این است که بگوییم دو بار اتفاق افتاده است. هیچ چیز ن داریم که حتما یک بار اتفاق افتاده باشد امثال اینها. من یک موقعی این شوخی را نقل می کردم می گفتم که یک بنده خدایی میزبان به مهمان می گوید که خورشت قرمه سبزی بپزم یا قیمه؟ مهمان می گوید مگر یک خورشت خوری دارید؟ مگر ما دلیل داریم که پیغمبر یک بار معراج رفته است؟ خب دو بار رفته است. یک بار این شکلی بوده است و یک بار آن شکلی بوده است. یک روایت فرض کنید می گوید امام باقر علیه السلام این جوری فرمودند یک روایت مشابهش را می گوید امام باقر علیه السلام این جور فرمدند. بله بعضی وقتها خصوصیاتی وجود دارد که تکرار آن مستبعد است. فرض کنید یک روایت مفصلی است که راوی یک ان قلتی می زند و امام جواب می دهد و یک ان قلت دیگر می زند و امام جواب می دهد و تشقیق شقوقات مختلفی وجود دارد دو روایت عین هم باشند بگوییم تکرار شده است آنها مستبعد است. ولی مجرد اینکه یک بار امام باقر علیه السلام مطلب را مستقیم خودشان فرموده باشند یک بار همان مطلب را از قول حضرت امیر نقل کرده باشند. هیچ استبعاد و غرابتی ندارد بنابراین چرا اینها را حکم به تعدد نکنیم؟ نه حکم به تعدد می کنیم. پس این جهت چهارمی که بعید می دانم کسی توجه کند اشکال جدی در این جور موارد بخواهد بگیرد. نه ما دلیل نداریم که قضی امیر المؤمنین که در یک روایت وارد شده است با یک روایت دیگری که قضی امیر المؤمنین وارد نشده است بین اینها تنا فی وجود داشته باشد. بنابراین منهای آن سه اشکالی که کردیم اشکال آقای خوانساری استحکام پیدا می کند. حالا منهای این جهت. چون مجرد اینکه یکی از روایت هایش را بشود تقیید کرد آن یکی روایتش را نمی شد. یعنی روایتی که

امام باقر علیه السلام مستقیم فرموده است را صلاحیت تقیید د اشته باشد این کافی نیست. ولی آن روایتی که امام باقر علیه السلام قضاوت امیر المؤمنین را نقل کرده است آن هم صلاحیت تقیید داشته باشد. همین که بعضی از روایت هایش صلاحیت تقیید داشته باشد کافی است که ما نتوانیم روایت اطلاق ارث قاتل خطا را به ماعدای دیه حمل کنیم. علی ای تقدیر عرض کردم مجموع بحث هایی که تا اینجا کردیم به نظر می رسد که مسئله نسبتا صاف باشد و قاتل خطا از دیه ارث نمی برد.

سوال:...

پاسخ: حالا آن بحث قضیه فی واقعه یک اشکال عامی هست در مورد قضاوت ها که اینها از سنخ قضایا الاحوال هست و امثال اینها. این قضایا الاحوال قضیه فی واقعه و آنها جواب کلی برای آنها داده شده است که فرض کنید که زمان حضرت امیر ولو آن قضاوت ممکن است قضیه فی واقعه باشد. امام باقر که دارد این قضیه را نقل می کند اگر خصوصیتی در واقع بود که دخالت در حکم بود امام باقر باید نقل می کرد. ما صرفا به قضاوت حضرت امیر تمسک نمی کنیم که بگوییم اطلاق ندارد. ما به نقل امام باقر نسبت به

سوال:...

پاسخ: آنها حالا ان قلت هایی دارد که مثلا ممکن است. تازه آن هم بحث این است که می گوییم ظاهر نقل راوی این هست که تمام خصوصیاتی که دخالت داشته است را نقل می کند. شهادت سلبیه دارد و همچنان که شهادت ایجابی راوی معتبر است شهادت سلبیه راوی هم معتبر است. آنها ان قلت و قلت هایی دارد نمی خواهم وارد بحث هایش بشوم که در جای خودش بحثش هست.

خب این بحث تمام. بحث بعدی یک بحثی است که عبارت جواهر را می خوانم یک سری بحث های دیگری وجود دارد آن این است که قتلی که مانع ارث هست، بعضی از قتل های مانع ارث موجب قصاص نمی شوند. اگر پدر فرزندش را بکشد این قصاص نمی شود ولی خب ارث نمی برد. روایت ما به این مطلب تصریح کرده اند علاوه بر اینکه تصریح کرده اند وجهی هم ندارد اطلاقی که لا میراث للقاتلی که از پیامبر عامه هم نقل کرده اند تخصیص

بزنیم به خصوص قتلی که یوجب قصاصا. حالا آن وجوب قصاص یک نکته ای دارد ممکن است در بعضی مورد ایجاب قصاص نشده باشد. این ربطی به این بحث ها ندارد. اینها بحثی ند ارد. عمده بحث، بحث بعدی است می گوید

**کما أنه یستوی فی الخطأ السبب السائغ المؤدی إلی القتل کضرب الوالد الولد تأدیبا و بط ما به من جرح أو قرح للإصلاح، و الممنوع کضرب غیر المستحق و جرحه، فیرث القاتل من الترکة**

این خطایی که مانع از ارث نمی شود حالا این خطا چه آن سببش سائغ باشد جایز بوده است مثل والد ولدش را تأدیبا بزند و بط ما به من جرح أو قرح للاصلاح، یا سببی که ممنوع باشد. و الممنوع کضرب غیر المستحق و جرحه، فیرث القاتل من الترکه

**فیهما**

از ترکه هر دو چون مبنای صاحب جواهر تفصیل بود دیگر. می گفت از دیه ارث می برد از غیر دیه ارث نمی برد. در هر دو مورد هم در سبب سائغ هم در سبب ممنوع از ترکه ارث می برد و یمنع من الدیه فی الثانی. در دومی از دیه ممنوع هست. اما اولی چه؟ آیا در اولی از دیه ممنوع هست یا نیست؟ بستگی دارد ما قائل باشیم که دیه می آورد یا خیر. یک بحثی صغروی اینجا وجود دارد که مرحوم صاحب جواهر بحث صغروی اش را هم اینجا به آن اشاره می کند که

**اما الاول و فی ثبوت الدیه فیه قولان. من الاذن فی الفعل فلا یتعقبه ضمان،**

از یک طرف باید بگوییم که دیه نیست چون مأذون است. عملی که مأذون است نباید ضمان بیاورد که دیه یکی از ضمان ها است. و از یک طرف دیگر اذن جواز تکلیفی می آورد. جواز وضعی تابع موجبش هست. آن موجبش تحقق قتل هست

**و من تحقق الموجب و إن انتفت المؤاخذة کما فی الخطأ المحض،**

آن اذن مؤاخذه را از بین می برد ولی دیه را از بین نمی برد و دیه به عنوان جزا نیست. به عنوان کفاره و امثال اینها نیست. خب حالا شما بگویید که پس اگر این جور باشد حاکمی که حد جاری می کند مثلا. اگر حاکم حد جاری کند محکوم در اثر اجرای حد حاکم بمیرد

این دیه ندارد در روایات صریح هم دارد من عقبناه حدا من حدود الله فمات فلا دیه له و امثال اینها. این در اصل این هست که در آنجا هم دیه ثابت باشد. ولی آن دلیل خاص داریم در مورد غیر او دلیل نداریم. و قد تخلّف این مطلبی که تحقق موجب ایجاب دیه کند و ضمان بیاورد

**و تخلف الضمان فی تأدیب الحاکم بدلیل.**

آن دلیل دارد

**فلا یقاس علیه غیره،**

غیر او به آن چیز نمی شود بنابراین نتیجه این وجه دوم این است که حالا که گفتیم

**فیمنع منها**

اگر قائل به دیه شدیم

**کالممنوع علی الأظهر**

کالمنوع یعنی کا السبب الممنوع. این مربوط به سبب سائغ بود. در سبب سائغ اگر قائل به دیه شویم که وجه دوم این بود بنا بر اینکه قائل به ثبوت دیه شویم قاتل از ارث بردن او فیمنع القاتل من الارث از دیه کالممنوع، کلاممنوع یعنی کا السبب الممنوع. همچنان که به السبب ممنوع ارث نمی برد و علی الاظهر

**و عن السیوری التفصیل بین الممنوع و غیره، فمنع الإرث فی الأول و أثبته فی غیره، کالمحکی عن ظاهر المعالم، و الأول أشبه**

که اینجا فرقی نیست. حالا اینجا ما دو بحث را حالا چون صاحب جواهر بحث را همین جا کرده است این بحث ها انشاءالله هم صغروی اش را بحث می کنیم، بحث کبروی اش خیلی بحث ندارد عمدتا بحث صغروی اش است که آیا واقعا دیه اینجا ثابت هست یا خیر. کبروی اش هم همین کلامی که سیوری اینجا تفصیل قائل شده است یک بحث مختصری هم در مورد آن ما خواهیم داشت.

سوال:... از باب امر به معروف است یا..

پاسخ: حالا از هر باب. آن خیلی ما بحث اینکه مجاز هست ما با فرض مجاز بودن بحث می کنیم. که آیا اگر سبب آن مجاز باشد این جایز هست یا خیر. این بحث الآن گذشته است فقط من اشاره کنم در بعضی از کلمات تفصیل قائل شده اند بین تأدیب الرجل زوجه و تأدیب الوالد ولده، گفته اند اگر تأدیب الرجل زوجه باشد اشکال کرده اند گفته اند که معلوم نیست که دیه بیاورد یا خیر. ولی در تأدیب پدر نسبت به فرزند گفته اند که دیه هست. صاحب مسالک اینجا اشکال می کند که ... بین این ها نیست و

سوال:....

پاسخ: بحث می کنیم صبر کنیم تازه طرح بحث کردم من.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد